

حمل کجاوه داشته باشم چون شاه هر لحظه ممکن است فرمان حرکت بدهد و در این صورت نه وقتی برای خرید کالسکه خواهد بود و نه فرصتی برای کرایه کردن آن و بعلاوه این اشیاء و حیوانات پس از خرید همیشه به من تعلق خواهند داشت و از آنها استفاده خواهم کرد . برای این مقصود هفت شتر بارکش خریداری کرده‌ام که نمی‌دانم با توجه به کثرت بار و بونه برای من کافی خواهند بود یا خیر ولی به هر حال این شتران از نژاد محلی هستند که به سرمای ارمنستان یعنی جایی که سپاهیان شاه در آنجا باید خیمه زنند عادت دارند . شترهای ایرانی از شترهای مصر و عربستان و ترکیه قوی‌تر هستند و گردن و پای آنها مستور از پشم است .

تعداد اسبهای خریداری شده چهار رأس است ، زیرا فقط من و چند نفر از همراهان سوار آنها خواهیم شد و بعداً اسبان سواری و جنگی خوب را از اردوگاه تهیه خواهم کرد ، زیرا در آنجا تعداد اسب خوب بیشتر و قیمت آنها ارزان‌تر است و بعلاوه اگر اسب از اینجا با خود ببرم ممکن است در بین راه صدمه ببیند .

کارهای دیگر مسافرت هم مجموعاً روبراه است و فقط منتظرم لباس و پتو وزین و برگهایی را که دستور داده‌ام به من تحویل دهند ، زیرا لازم است آنها را حاضر داشته باشم و در روز ملاقات شاه از این اشیاء که رنگ همه قرمز تیره و زرد است استفاده کنم تا برای درباریان اندکی تازگی داشته باشد ، چون در این مملکت نه برای مستخدمین لباس متحدالشکلی هست و نه خانواده‌ها رنگ لباس مخصوص به خود را دارند به این ترتیب ایرانیان که خیلی کنجکاو و طرفدار تازگی هستند ممکن است در آینده با این طرز لباس پوشیدن وهم‌آهنگی رنگ‌ها آشنا شوند و چیزی نو از خود به یادگار بگذارم . چندی پیش شاه توسط پدر روحانی که از طرف دولت اسپانی در اینجا

نماینده است^۱ و همچنین نماینده^۲ مقیم انگلیسی^۳ (که هر دو امسال تابستان به اردو خواهند رفت تا با شاه مذاکراتی بر علیه یکدیگر کنند) از ورود من مطلع شد و تا به حال سؤالات مکرری درباره^۴ سن و وضع و مشخصات من کرده است و به نظر می رسد مایل به دیدار من باشد . البته می دانم که این سؤالات را نباید دلیل عنایت شاهانه تلقی کرد ، ولی برای توجه مختصر یک حکمران بزرگ نیز باید ارزشی عظیم قائل شد .

بعید نیست که شاه میل به دیدار من داشته باشد ، زیرا این اشتیاق دردل من زبانه می کشد و صیت شهرت او باعث شده است که به عشق دیدارش از وطن خود عزیزم کنم و اگر این اشتیاق که در اثر آن دریا و خشکی را پشت سر نهادم غایبانه دردل شاه نیز اثری برجای گذاشته باشد طبیعی است که میلی به دیدار من پیدا خواهد کرد . به هر حال حقیقت هر چه باشد بزودی شمشیر به دست در صفوف او بر علیه ترکان خواهم جنگید و عذر موجهی نیز برای تأخیر خود دارم ، زیرا امسال تابستان جنگ واقعی میان دو طرف در نگرقت و خلیل پاشا سردار ترك یعنی نمرود کبیر که میخواست کوهی را بر روی کوه دیگری بگذارد^۵ با وجودی که ماه مارس با نیروهای تازه نفسی از قسطنطنیه خارج شده ، ولی هنوز حتی به سرحدات نیز نرسیده و در دیار بکر توقف کرده است تا برای فصل مساعد نبرد تجهیزات جنگی خود را کامل کند ، ولی خیلی ها امیدوارند که او نیز مانند سرداران دیگری که قبل از او

۱- این پدر روحانی Jeronimo da Cruz بود که به عنوان نماینده پادشاه اسپانی در ایران به سر می برد .
 ۲- نماینده مقیم انگلیسی یا در حقیقت نماینده کمپانی هند شرقی در آن موقع ادوارد کاناک Edward Connock بود که در ایران مزایای يك سفیر را داشت و شاه به او حق اقامت دایم در اصفهان را داده بود و به همین جهت نماینده مقیم خوانده می شد .
 ۳- خلیل پاشا سردار ترك که در سال ۱۰۲۶ هجری قمری (۱۶۱۷ میلادی) از طرف سلطان عثمانی به سمت وزیر اعظم انتخاب شده بود سال بعد به فرماندهی قوای عثمانی علیه قوای ایران منصوب شد و در سال ۱۰۲۷ هجری در نزدیکی سراب از قرققای خان سردار ایرانی شکست سختی خورد؛ در این مورد به تاریخ عالم آرای عباسی مراجعه شود . پیترو دلواله نیز که خود در آن موقع با شاه عباس در اردبیل بوده است خاطرات خود را بعداً در این کتاب شرح می دهد . م .

از این قصدها داشتند دماغش به خاک مالیده شود ، به هر حال تابستان آینده شاهد وقایع زیادی خواهد بود ، زیرا اگر قرار باشد اتفاقی رخ دهد موقعش همان فصل است .

من به این قصد نزد شاه می روم تا مدتی در دربارش توقف کنم و اینکار دو دلیل دارد که هر دوی آنها در نظر من بسیار معتبرند : اول اینکه می خواهم در جنگی که با ترکها در پیش دارد (و برخورد اولیه مسلماً شدت زیادی خواهد داشت) به او خدمت کنم . عشق به جنگ با این قوم گویی از بدو تولد با وجود من عجین شده است و وقتی به اوج خود رسید که از سرزمین آنان عبور کردم و دیدم رفتار آنان با عیسویان چگونه است . در اروپا فرصت اجرای نیات خود را پیدا نکردم ، زیرا هیچیک از حکمرانان آن دیار در حال جنگ زمینی با ترکان نیستند و در دریا نیز بطوری که می دانید با وجودی که بارها پی فرصت گشته ام ، ولی هیچوقت نتوانسته ام برخورد مناسبی با آنها داشته باشم و این جنگ و گریزهای مختصری نیز که به معیت ناوگان اسپانیا بر علیه ترکها انجام گرفت آنقدر بی اهمیت بود که قابل ذکر نیست و اکنون که فرصتی چنین کم نظیر برای به حقیقت پیوستن رؤیاهای قدیمی من پیدا شده است به هیچوجه نباید آنرا از دست بدهم و برعکس برای من و حتی تمام هموطنان من باعث سرافکندگی و شرمساری است که به درگاه این شاه یعنی کسی که خود مسیحی نیست ، ولی دوست تمام مسیحیان و بالاخص فرمانروای من است و بارها از مسیحیان درخواست جنگ با ترکها را کرده ، آمده باشم و در حالی که برای این کار شمشیر به دست گرفته است او را تنها بگذارم و نامردانه فرار را برقرار ترجیح دهم . اگر در این فرصت خدمتی برایش انجام دهم نه تنها خوش آیند او خواهد بود بلکه درعین حال عملی برای ارضای نفس

خود نیز کرده و ضمناً بر شهرتم افزوده‌ام^۱.

... علاوه بر رضای نفس و طلب شهرت باید بگویم مطلب دیگری هم هست که مرا به این مسافرت تشویق می‌کند و آن عبارت از این است که طبق عادت قدیم ایرانیان، امروز نیز ملکه‌ها یا بهتر بگویم همسران شاه (زیرا امروز زنان زیادی هستند که این مقام را دارند و به همه آنان بیگم می‌گویند) به معیت شاه در اردوکشی‌های او شرکت می‌کنند و نه تنها همسران و اقوام زن و بسیاری از کنیزان او که در خدمت دربار هستند در جنگها همراهند، بلکه در مورد سرداران لشکر و سایر رجالی که با شاه هستند و همچنین سربازانی که از خود شایستگی نشان داده‌اند وضع به همین منوال است و در نتیجه من نیز می‌توانم زنان خانه را با خود ببرم.

راستی چه خوب است که همه زنان خانه همیشه با انسان باشند و قضاوت این امر را به شما واگذار می‌کنم. مجسم کنید چه اندازه مایه آرامش خاطر مرد جنگجویی است که در اردوگاه وقتی شب به خانه برمی‌گردد با آغوش گرمی استقبال شود، زیرا اگر فاتح شده باشد کسی هست که درشادی او شرکت کند و اگر مجروح و غمگین است کسی هست به مواظبتش پردازد و بالاخره اگر خواست خداوند براین قرار گرفت که جانش را بستاند کسی هست تا در عزایش سوگوار شود. در اروپا غیر ممکن و لااقل بسیار مشکل است که سربازی بتواند زن نگهداری کند و اکنون من که با وجود تأهل همیشه عشق سربازی در وجودم غلیان داشته است می‌توانم درعین حال به جنگ بپردازم و از همسرم نیز دور نباشم و در واقع فرصتی بهتر از این میسر نمی‌شود مضافاً به اینکه همسر من بانو معانی یا بطوری که اینجا گفته می‌شود «خانم»

۱- در اینجا نویسنده توضیح می‌دهد که ممکن است بعضی‌ها او را آدم نمک‌ناشناسی بخوانند زیرا ترکها در مدت اقامت او در عثمانی نهایت محبت را در حقش روا داشته‌اند، ولی او که مسیحی متعصبی است دلایل زیادی می‌آورد که منافع مسیحیت مافوق‌همه منافع شخصی قرار دارد. م.

جنگجویی است که نه تنها از خون و نفیر گلوله نمی‌ترسد ، بلکه بیش از من به شرکت در نبرد اشتیاق دارد .

همسرم با ترکها دشمن نیست ، زیرا در بین آنان نشو و نما کرده و با زنان بسیاری از بزرگان ترك دوستی دارد و برعکس از اینکه من آنقدر دشمن آنان هستم ناراحت است ، ولی درعین حال برای مشاهده وقایع سهمگین و به قصد اینکه با چشمان خود ناظر شکست کردها که اکنون دشمنان او هستند باشد برای حضور در صحنه نبرد بی‌تابی می‌کند . کردها که با ارمنستان هم - سرحد و فعلاً متحد ترکها هستند در زمان طفولیت او وطنش را غارت کردند و اموالش را به چپاول بردند و اکنون باید در این جنگ فشار اولین ضربه حملات ایرانیان را تحمل کنند . بانو معانی بارها به من گفته است که حتی اگر لازم باشد شخصاً به جنگ خواهد پرداخت و در یورش و هجوم به من پیشدستی خواهد کرد . واقعاً از خداوند برای مرحمتی که بمناسبت همسری این زن به من مبذول داشته است باید شاکر باشم .

وی اکنون سلاحها و زین و برگ و یراق اسبان را با همان رنگهای قرمز تیره و زرد که مورد علاقه من است آماده ساخته و باید بگویم رنگ زرد را خود او نیز دوست دارد و اولین باری که ویرادیدم به رنگ زرد ملبس بود . تمام اینکارها با سلیقه خاصی انجام گرفته و منم اجازه می‌دهم وی به میل خود رفتار کند ، زیرا به آداب و رسوم و عادات مشرق زمین بیش از من آشنایی دارد و بعلاوه دارای روح بزرگ و چشم تیزبینی است .

چون فوق‌ابدولغت ایرانی بیگم‌و خانم اشاره کردم اجازه دهید درباره آنها به عنوان جمله معترضه توضیحاتی بدهم . اصل لغت بیگم‌ترکی است و در آن زبان « بانوی من » معنی می‌دهد . این کلمه وارد زبان فارسی نیز شده و نه تنها ملکه‌ها یا همسران شاه که طبق آداب و رسوم و تشریفات به عقد او درآمده‌اند و اکنون تعداد آنها چهار یا پنج نفر است ، بلکه دختران و خواهران

و عمه‌های شاه و بطور کلی زنان خاندان سلطنتی که در دربار زندگی می‌کنند و عده کثیری را تشکیل می‌دهند به این نام خوانده می‌شوند .

مهمترین این بانوان را که به علت سن یا محبت شاه یا قرابت نسبی بردیگران برتری دارد بطور مطلق فقط بیگم خطاب می‌کنند و در مورد سایرین نام اصلی را هم اضافه می‌کنند مثلاً می‌گویند مریم بیگم یا زینت بیگم و از این قبیل ... لغت دیگر یعنی خانم نیز در اصل ترکی و تاتاری است و «ملکه من» معنی می‌دهد منتهی ایرانیان آنرا نیز به نحو دیگری به کار می‌برند و در زبان آنان اکنون معنی «بانوی اصلی» را می‌دهد . همسران و زنان منسوب به خاندان‌های اصیل به این لقب خوانده می‌شوند و حتی پسندیده نیست خویشاوندان مرد در خانه اسم زنان را گرچه همسر یا خواهر آنان باشند صدا کنند و اگر طبق معمول در خانه‌ای بیش از یک نفر زن باشد (همسران ، خواهران ، مادر و از این قبیل) به نسبت سن یا قرابت نسبی وغیره می‌گویند : خانم بزرگ ، خانم کوچک ، خانم وسطی و القابی مشابه آن . اگر در خانه‌ای یک نفر زن باشد شوهر یا پسر یا سایر افراد منسوب وی را فقط خانم خطاب می‌کنند . مستخدمین معمولاً می‌گویند خانم ما یا «خانم» بطور مطلق . باوجود این باید گفت که این رسم درباره زنان اعیان و اشراف جاریست و لغات بسیار دیگری وجود دارد که در بین طبقات پایین‌تر زنان خانه با آن نامیده می‌شوند . دلیل دیگری که سبب اشتیاق من به دیدار شاه و خدمت در راه او شده این است که اگر فرصتی به دست آید و خدمت شایسته‌ای برایش انجام دهم و او بخواهد متقابلاً عنایت خاصی در حقم بکند از پیشگاهش درخواست کنم به مطالب من درباره دو موضوع که رضای خداوند نیز در آن است توجه کند : یکی از ایندو موضوع صلحجویانه و مربوط به بانو معانی است یعنی می‌خواهم توجه شاه را به وضع آسوریها و کلدانیه‌ها که وظیفه همگی ماست به مصالح آنها بیاندیشیم جلب کنم و موضوع دیگر مربوط به خود من درباره جنگ

علیه ترکها دشمن مشترك ماست که از شدت نفرت نسبت به آنان شبها تا به صبح نمی‌خوابم و اگر چشم برهم گذارم فقط به این اشتیاق است که بتوانم روزی بالاترین صدمه ممکن را به آنها وارد سازم .

می‌دانید که عادت ندارم قبل از عمل هیچوقت حرف بزنم و از این سخنانی که گفته شد پوزش می‌طلبم و فقط بعد از انجام کار گزارش آنرا خواهم داد و امیدوارم خداوند مرا مشمول عنایات خود فرماید . تنها چیزی که اکنون می‌توانم بگویم این است که به موجب خبرهای واصل از اردوگاه وضع شاه طوری است که می‌توانم امید اجابت این درخواستها را داشته باشم ، منتها همانطور که همه می‌دانیم مذاکرات درباره مسائل مهم بخصوص با سرکردگان و فرمانروایان بدر از می‌انجامد و اگر بخواهم کار انجام شود نباید عجله کنم و برای خوش آیند شخصی خودم مطالبی را بر زبان آورم بلکه باید درانتظار فرصت بنشینم و بخصوص قضاوت درباره عزیمت یا اقامتم را به شاه واگذار کنم . من به دو دلیل ، این تصمیم را گرفتم اولاً مراجعت من به ایتالیا دیگر فوریتی ندارد ، زیرا لزوم زن گرفتن و تشکیل خانه و عائله به نحوی که قبلاً مورد نظر بود منتفی شده است و در اینجا ازدواج کرده و سروسامانی یافته‌ام . اگر خداوند بخواهد به من فرزندی اعطا کند برایش ایران و ایتالیا یا شهر و اردوگاه تفاوتی ندارد و بعداً نیز فرزندان من چه زنده باشم و چه مشیت الهی طور دیگری قرار گرفته باشد همیشه فرصت مراجعت به وطن اصلی را خواهند داشت ، بنابراین شوق مراجعت فوری از وجود من رخت بر بسته است . دلیل دیگری که مرا تشویق به ماندن می‌کند این است که بعد از تحمل همه مشقتها باید از مسافرت خود نتیجه بگیرم و حالا که به نظر می‌رسد توجّهات خداوندی شامل حال من شده و راه پرافتخاری در جلوی من قرار گرفته است نباید به آن پشت کنم و صرفاً به پیروی از تمایلم به دیدار وطن و بهره بردن از لذائذ

زندگی آنجا بدون اینکه کاری انجام داده باشم عزم مراجعت کنم .
 به من نوشته بودید کتاب قانون ابن سینا و کتب دیگری را تهیه کنم ،
 ولی باوجود همه کوششهایم تاکنون موفقیتی در این راه نصیب من نشده زیرا
 کتابهای علمی در این نواحی بسیار کم است و استفاده‌ای از آن نمی‌کنند و
 همین تعداد کم نیز در دست اشخاص علاقه‌مندی است که باتمام وجود خود
 از آن نگهداری می‌کنند و نمی‌گذارند به دست کسی بیفتد . کتابهایی که
 می‌شود اینجا پیدا کرد یا قصص و حکایات و اشعار و یا قوانین و تعالیم
 مذهبی است که مورد استفاده ما نیست و کتابهای مفید دیگر یا پیدا نمی‌شود
 و یا اگر پیدا شود نمی‌توان گفت چیست ، زیرا اسم ندارد و در این نواحی
 معمول نیست اسم کتاب را در اول آن بنویسند و دکانهایی که کتاب می‌فروشند
 خود نمی‌دانند مطالب آنها چیست . اگر خریدار از روی اسم کتابی را مطالبه
 کند یا وجود ندارد و یا در صورتی هم که باشد آن را پیدا نمی‌کنند و اگر هم
 انسان به عشق پیدا کردن کتاب مورد نظر يك مشت کتابهای مختلف را بخرد
 مشکل است که به منظور خود نایل شود ؛ با وجود این من سعی خود را خواهم
 کرد و امیدوارم به کمک ملاجلال ستاره‌شناس که یکی از مشاوران نزدیک شاه
 و بسیار مورد محبت او است کتابهای مورد نظر را تهیه کنم . ملاجلال مردی
 است که شاه قبل از انجام هر کار با او مشورت می‌کند و من اکنون در خانه‌ای
 که به نام اوست ساکن هستم منتها نمی‌دانم این خانه در حال حاضر نیز به او
 تعلق دارد یا خیر .

دراثر این اقامت ممتد همسر و چند زن دیگر خانه او که در این حوالی
 زندگی می‌کنند با زنان خانه من دوست شده‌اند و شاید آنان نیز به اتفاق ما

۱- نویسنده در اینجا خاطرات گذشته خود را شرح می‌دهد و سپس درباره درخواستهای خصوصی
 خود مطالبی می‌نویسد که از خلال جملات آن کینه‌توزی و نفرت او نسبت به ترکها آشکار است.

۲- منظور جلال‌الدین محمد یزدی منجم‌باشی شاه‌عباس است . م .

به اردوگاه بیابند، زیرا به قراری که شنیده‌ام شاه چند نفر از بیگم‌های حرم را که در اصفهان به سر می‌بردند و همچنین خزانه‌دار کل و بسیاری از سرکردگان و رجال را احضار کرده‌است. زنان منجم باشی نیز همراه این عده می‌روند و چون قصد دارم روابط دوستانه خود را با آنان ادامه دهم امیدوارم توسط این شخص بتوانم کتابهای مورد علاقه را به دست آورم.

از من خواسته بودید کتابها را در صورت امکان به دست کسی بدهم تا روی کلمات آن زیر و زبر بگذارد، ولی باید به اطلاعتان برسانم که در زبان عربی زیر و زبر اصلا اهمیت ندارد و از زمان قرآن به بعد هیچوقت مورد استفاده قرار نگرفته است، زیرا کسی آنها را رعایت نمی‌کند و شما اگر با تلفظ صحیح جمله‌ای را بیان کنید عرب‌ها به زحمت آنرا خواهند فهمید و اگر به فرض کسی هم آنرا بفهمد خود در موقع حرف زدن آن قواعد را رعایت نخواهد کرد. به این ترتیب بهتر است برای اعراب کلمات وقت خود را بیهوده تلف نکنید و عادت کنید برای خواندن و صحبت کردن به حروف بی‌صدا بیشتر توجه داشته باشید، زیرا بهترین روش عربی حرف زدن که دیگران نیز آنرا درک می‌کنند همین است و در عین حال فراگرفتن عربی بدین نحو بسیار آسان‌تر می‌شود و خود من این مطلب را امتحان کرده‌ام، زیر و زبر کلمات فقط مورد استفاده کسانی که می‌خواهند نطق کنند یا شعر بگویند واقع می‌شود و تعداد این اشخاص قلیل است^۱.

باید اعتراف کنم که در این زبان به پیشرفت مورد نظر خود نائل نشده‌ام و علت آنرا علاوه بر تنبلی باید در عامل دیگری جستجو کرد. خانم معانی یعنی تنها کسی که می‌توانم با او عربی صحبت کنم در این مورد کمکی به من نمی‌کند، زیرا معمولاً ما مکالمات خود را به زبان ترکی که بین هر دو مشترک است انجام می‌دهیم و به این ترتیب نه او از من ایتالیائی فرامی‌گیرد و نه من از او عربی.

۱- در اینجا نویسنده زبان عربی را با زبانهایی که ریشه لاتین دارد مقایسه می‌کند.

این مطلب واقعاً باعث تعجب است و نمی‌دانم هیچوقت چنین اتفاقی افتاده که زن و شوهری هر دو به زبان ثالثی با یکدیگر صحبت کنند یاخیر . باوجود این ما به خوبی مطالب یکدیگر را درک می‌کنیم و هیچگونه اشکالی از جهت زبان بروز نمی‌کند . بارها با او دربارهٔ شما و علاقه‌مندی خاصی که به زبان ملی دارید و هزاران چیز دیگر از جمله بدبختی‌هایی که بر من نازل شده است صحبت کرده‌ام . وی فوق‌العاده علاقه‌مند است که به حضورتان معرفی شود و در دوستی افتخارآمیز من با شما شرکت کند و بارها به من گفته است اگر روزی شما را ببیند مثل يك کتاب لغت زنده در اختیارتان خواهد بود و نام سبزیجات و گیاهان مختلفی را از قبیل نعنا و ریحان و کاهوا و غیره برایتان بیان خواهد کرد . این اسامی را در کتاب لغت نمی‌توان پیدا کرد و یا چنان آنرا تغییر داده‌اند که اگر کسی آنرا با تلفظ ما به عربها بگوید مطلقاً چیزی از آن نخواهند فهمید و برای مثل گیاهانی رامی‌توانم نام ببرم که نویسندگان ما نام آنها را تماماً غلط نوشته‌اند . اگر روزی شما با خانم معانی به گردش بروید می‌توانید گیاهی را به او نشان دهید تا او اسم صحیحش را تلفظ کند ، زیرا این بهترین طریق یاد گرفتن لغات خارجی است . تصور می‌کنم شما از نتیجهٔ این عمل کاملاً راضی خواهید شد ، زیرا شخصاً آنرا آزمایش کرده و بارها از بانو معانی درخواست کرده‌ام به من درس بدهد و مثلاً ترجمهٔ عربی اشعاری که قسمتی از آنها را خودم سروده‌ام برایش بیان کند و باور کنید چنان دراینکار قابلیت نشان داده است که هیچ معلم مرد با تجربه‌ای نمی‌تواند با او برابری کند .

سؤالات بیشماری را که در این مورد مطرح می‌کنم تمام را با صبر و حوصلهٔ خاصی پاسخ می‌گویند و برای من ریشهٔ افعال و زمان و حالت آنها را به زبان مشترك ما یعنی ترکی چنان روشن و کامل توضیح می‌دهد که برای

من هیچ جای ابهامی باقی نمی ماند و رویهمرفته اگر مایل بودم می توانستم در این زبان پیشرفت زیادی بکنم ، ولی اولاً به علت تنبلی که فوقاً بدان اشاره کردم و ثانیاً به سبب اینکه زبان فارسی را باید بیاموزم و بعلاوه تاحدی در زبان کلدانی و عبری نیز کار می کنم و به ادبیات گرجی نیز می خواهم آشنایی پیداکنم زیاد برای عربی به خود زحمت نمی دهم و رویهمرفته هر کس بخواهد در آن واحد چندین کار را انجام دهد در هیچیک موفق نخواهد شد .

قبلاً گفتم بین احضار شدگان به اردوگاه شاه بیگم ها و خانمهای حرم نیز هستند . راجع به بیگم و خانم توضیحات لازم دادم و برای اینکه رشته کلام از دست نرود از توضیح درباره کلمه حرم خودداری کردم ولی چون معنی این کلمه جالب و مورد استعمال آن زیاد است می خواهم اکنون توضیحاً مطالبی در این باره بنویسم : حرم در اصل عربی و معنی آن غیر قانونی و مخالف مذهب و نامشروع است^۱ که ما در اصطلاح کلیسایی بدان اسکومونیکا می گوئیم^۲ و در عین حال این کلمه معنی چیز یا مکان مقدس نیز می دهد که در زبان لاتینی به آن ساکروم گفته می شود^۳ . مسلمانان و بخصوص ایرانیان این کلمه را در مورد محل زندگی زنان به کار می برند بطوری که اگر بخواهند بگویند « زنان فلان آقا از اینجا می گذرند » می گویند : « حرم فلان کس می گذرد » و به جای « شاه در عمارت زنان است » می گویند « شاه در حرم است » و قس علی هذا . به همین نحو گفته می شود حرم شاه و حرم فلان خان و حرم فلان سلطان و حرم فلان میرزا و این در صورتی است که زنان مورد

۱- واضح است که نویسنده از تشابه دو کلمه حرم و حرام به اشتباه افتاده و معانی را که ذکر کرده است در حقیقت معنی کلمه حرام است زیرا با وجودی که هر دو کلمه ریشه واحدی دارند حرم معنی مکان مقدس و مورد احترام را می دهد در حالی که از حرام معنی غیر قانونی و غیر مشروع و مخالف مذهب مستفاد می شود . این اشتباه در تمام توضیحات بعدی مؤلف نیز مشهود است . م .

بحث محترم باشند یا تعداد آنها زیاد باشد و به زن يك آدم فقير يا يك غلام يا يك سرباز سلاسه حرم خطاب نمی‌شود .

علت اینکه به زنان و خانه آنها و بطور کلی هر چه مربوط به آنان می‌شود حرم خطاب می‌کنند دو چیز است که نمیدانم کدام يك بیشتر اهمیت دارد . بعضی‌ها می‌خواهند به اندرون خانه آنان حرم یعنی غیرقانونی و مخالف شرع و گناه گفته شود ، زیرا می‌گویند اصلاً وجود زن باعث ارتکاب گناه از طرف مرد است و اگر زنان وجود نداشتند مردان گناه همخوابگی با آنان را که بزرگترین گناهان است مرتکب نمی‌شدند و به نظر من در این مورد آنان حتی همخوابگی با زنان مشروع و کنیزان خود را نیز که به آنان حلال هستند به همین نحو یاد می‌کنند ، چون اصولاً روابط جنسی مرد و زن را گناه می‌دانند و یا معتقدند که به این ترتیب انسان گناه اصلی را که باعث ادامه نسل در روی زمین شده تکرار می‌کند . بس است ، آنچه را که آنها واقعاً در نظر دارند نمی‌دانم و زیاد تمایلی هم به دانستن آن ندارم فقط می‌دانم که این حرفها ابلهانه است و هر زن شوهرداری پس از همخوابگی مشروع شبانه وقتی صبح به حمام رفت و به قول آنان «گناه» را با مشتی آب شست دوباره تمیز و پاکیزه می‌شود . نظر مرا دایر بر اینکه از اطلاق لغت حرم به زنان معنی نامشروع آنرا در نظر می‌گیرند این امر تقویت می‌کند که به افراد دغل و حقه‌باز و پسر بچه‌های شرور و دزد نیز حرم زاده خطاب می‌کنند که ترکیبی از عربی و فارسی است و معنی طفل نامشروع می‌دهد و این کلمه در مقابل حلال زاده آمده است که معنی طفل مشروع را می‌دهد و معمولاً به مردم خوب گفته می‌شود .

علت دیگری که به زنان حرم گفته می‌شود این است که می‌خواهند

۱- البته خوانندگان توجه دارند منظور حرامزاده است که نویسنده آنرا صحیح ترجمه کرده . ولی در مورد ارتباط این کلمه با حرم و حرمسرا مرتکب اشتباه شده است . م .

وانمود کنند مکانشان جایگاه مقدسی است و آنان را نیز باید مانند شی مقدسی نگهداری کرد و مورد پرستش قرارداد و شاید هم منظور این است که دیدن آنان برای دیگران ممنوع است و هیچکس مجاز نیست به زن دیگری غیر از همسر خود نزدیک شود و یا او را ببیند و با او هم صحبت شود.

باید بدانید که این عادت مشرق زمینی‌ها در مورد نشان ندادن چهره زنهایشان بطوری که بعضی‌ها تصور می‌کنند فقط ناشی از فروتنی یا حسادت شوهر و یا منع مذهبی نیست، بلکه به علت تفاخر و خود پسندی است، تا چنین وانمود سازند که هر کسی لیاقت دیدن صورت آنان را ندارد. این مطلب را من از دو چیز استنباط میکنم: اول اینکه در تواریخ قدیم نیز نوشته شده است حتی قبل از دین اسلام زنه‌ای بت پرست عربستان و بین‌النهرین با صورت بسته بیرون می‌رفتند و این مطلب را بارونیو^۱ در حواشی شرح حال شهداء^۲ که مؤلفین آن را ترولیانو^۳ و ایزیدورو^۴ ذکر می‌کند نوشته‌است و امیلیوپروبو^۵ نیز می‌نویسد که زنان یونانی نه به میهمانی می‌رفتند و نه کسی می‌توانست آنان را ملاقات کند و مثل زنان مسلمان امروزه در اندرون زندگی می‌کردند. پیترویتزارو^۶ نیز که در کتاب «ایران قدیم» سعی کرده است چکیده نوشته‌جات تمام مؤلفین را در این مورد عرضه دارد نقل می‌کند که زن تیرداد موقعی که سوار بر اسب به اتفاق شوهر خود به رم آمد یک نقاب طلا بر روی صورت داشت. طبق آداب و رسوم فعلی نیز در مقابل یک شخص مهم مثلاً پادشاه هر زن نجیب‌زاده‌ای به عنوان احترام روی خود را می‌گشاید، ولی در

۱- Baronio - ۲- Note al Martirologio - ۳- Tetrulliano - ۴- Isidoro - ۵- Emilio Probo. منظور نویسنده Aemilius Probus نویسنده رومی است که بیشتر به نام Cornelius Nepos خوانده می‌شود. این نویسنده در سده قبل از تولد مسیح میزیسته و آثار او به زبان لاتین است. ۶- Pietro Bizzarro منظور نویسنده Pietro Bizari مؤلف Persicarum rerum historia است که در سال ۱۵۸۳ میلادی در دوازده جلد در آنورس (بلژیک) به چاپ رسیده است. م.

مقابل يك نفر هم شأن یا اندکی مادون خود حتی اگر با او نزدیک بوده و بارها با یکدیگر هم صحبت شده باشند حجاب خود را بر نمی‌دارد. در عوض زنان در حضور خودی یا بیگانه‌ای که اهمیتی نداشته باشد زیاد در بند حجاب نیستند ولی زنان طبقات پایین بیشتر اوقات حجاب بر صورت دارند زیرا آن شأن و منزلت و شهرت را ندارند که مستور یا مکشوف بودنشان باعث اهمیت طرف شود، در صورتی که زنان طبقات اصیل خیلی مقید به این اصول هستند و بانو معانی موقعی در جواب این سؤال من که چرا روی خود را در مقابل چند نفری که از نزدیکان ما بودند پوشانیده است تقریباً با حال خشم به زبان ترکی جواب داد « مگر آنان چه کسانی هستند که من در مقابلشان حجاب از چهره برگیرم ». در مقابل این سخنان سکوت کردم، زیرا در غیر این صورت ممکن بود بگویند اگر زمانی به اتفاق یکدیگر به یک کشور مسیحی برویم به میل من رفتار خواهد کرد و قوانین آنجا را محترم خواهد شمرد، ولی در کشورهای مشرق زمین بهتر است دخالتی در کارهایش نکنم زیرا رسوم محل را بهتر از من می‌داند.

به هر حال از آنچه فوقاً گفتم شما می‌توانید قیاس کنید که پوشانیدن صورت در کشورهای شرقی یعنی امری که آنقدر برای آن اهمیت قائل هستند منحصرآ به خاطر عفت و تقوی نیست، بلکه آداب و تشریفات نیز در آن نقش مهمی دارند.

می‌خواستم با چند شعر ترکی به این نامه که خیلی طولیل شد خاتمه دهم ولی در مدت چند روزی که به نوشتن نامه اشتغال داشتم مسائلی اتفاق افتاد که نمی‌توانم به سکوت بگذارم. اولاً با یکی از هندی‌های بت‌پرست به نام دانا که تاجر معتبری است و با ما دوستی دارد مباحثه‌ای داشتم. این

۱- در اینجا نویسنده اشاره به جواب نامه خویش که از طرف مخاطب ارسال شده بود می‌کند و طی آن به مسائل دیگری بغیر از شرح مسافرت می‌پردازد که از ترجمه آنها خودداری شد. م.

تاجر که وسائل مورد نیاز سفر مرا تهیه کرده و هنوز نیز به این کار ادامه می‌دهد به من گفت از بین تمام بت‌های آنان فقط ده عدد هستند که عنوان خدایی دارند و مورد پرستش واقعی مردم هستند. من به او جواب دادم چطور ممکن است ده خدا را پرستش کرد در حالی که فقط يك خدا که خالق زمین و آسمان و نامرئی است بیشتر وجود ندارد. دانا در جواب گفت هندیها معترف هستند خدا یکی است منتهی همانطور که عیسویان می‌گویند زمانی به صورت بشر به روی زمین آمد و متولد شد و زندگی کرد و مرد آنان معتقدند ده بار این امر اتفاق افتاد و خدا هر بار به صورت انسانی در روی زمین ظاهر شد؛ اولین بار خدا به صورت رامو خود را نشان داد و بعد به ترتیب به صورت افراد دیگر تا نوبت به کروشن رسید که از همه جدیدتر است^۲ و در آینده نیز قطعاً به صورت افراد مختلفی باز هم ظاهر خواهد شد؛ راستی مطلبی از این عجیب‌تر نمی‌شود که خداوند بدون هیچگونه لزومی آنقدر بروی زمین نازل شود.

در مشرك بودن هندیها هیچ تردیدی نیست و خدایان آنها مردمانی بوده‌اند که یا به مناسبت قدرت و یا به مناسبت تقدس دروغی و ریایی، از طرف مردمان ساده لوح این عنوان را یافته‌اند. من حتی شك دارم که آنان به يك خدای واحد ایمان داشته باشند و شاید برای خوش آیند ما و چون ملاحظه می‌کنند بقیه مردم دنیا این عقیده تعدد خدایان را سخیف می‌شمارند چنین وانمود می‌کنند و درك واقعیت مذهب آنان کار سختی است، زیرا کسانی که اینجا هستند تماماً تاجروبی اطلاعاتند و اگر اطلاعی هم داشته باشند بروز نمی‌دهند، چون یا از آن شرم دارند و یا نمی‌خواهند مکنونات خود را به کسانی که

۱- نویسنده در اینجا نام این خدا را رامو Ramo می‌نویسد و مسلماً منظور همان رامای یکی از خدایان معروف هندی است که به عقیده آنان یکی از تجلیات ویشنواست. ۲- به قول نویسنده Crusen ولی مسلماً منظور همان کریشنا خدای بزرگ هندی است که او را نیز یکی از تجلیات ویشنو می‌شمارند. م.

بیگانه هستند اطلاع دهند و یا می‌ترسند مورد تمسخر قرار گیرند ، ولی به هر حال این امر صحت دارد که رامو و کروشن و دیگر خدایان آنها افرادی بوده‌اند که متولد شده و زندگی کرده و مرده‌اند و معابد هندیها نیز پر از بت‌های متعدد است .

مطلبی که دانا می‌گفت و باعث خنده من شد این است که اگر ما مسیحیان گوشت گاو نمی‌خوریم و پس از قضاوت حاجت خود را می‌شستیم فرقی میان ما و هندیها نبود و اگر آنها به کلیساهای ما می‌آمدند خارج از مذهب تلقی نمی‌شدند . وی بعلاوه مجنون‌وار می‌گفت به نظر او کروشن همان عیسی مسیح بوده‌است و در این باره به داستان تولد او که تقریباً شبیه اتفاقات تولد خداوند ما عیسی و دستور هرودا درباره قتل عام بی‌گناهان بوده اشاره می‌کرد و می‌گفت موقعی که کروشن به دنیا آمد پادشاه به دستور غیب - گوئی می‌خواست او را بکشد ، ولی مادرش او را فرار داد و به این ترتیب نجات پیدا کرد . ما می‌گوییم او در فلسطین بود و آنها می‌گویند در حوالی گنگ زندگی کرد و به همین مناسبت تمام مراسم مذهبی خود را آنجا انجام می‌دهند ؛ ما معتقدیم از تولد او ۱۶۱۷ سال گذشته و آنها خیلی بیشتر می‌گویند . برای اثبات مدعای خود تصویر به صلیب کشیدن عیسی مسیح را به شیوه‌ای که ما ترسیم می‌کنیم یعنی با موهای بلند و بدن عریان به من نشان داد و گفت آنان نیز خدایان خود را با موهای بلند تاروی شانه‌ها ریخته و بدن عریان مجسم می‌کنند ، منتهی گاهی نشسته و گاهی ایستاده ، و از صلیب نیز خبری نیست .

در بین هندی‌ها اشخاصی نیز هستند که به نظر خودشان يك زندگی

۱- Herode حکمران یهودی فلسطین که می‌گویند خواب دید در قلمرو او طفلی به دنیا خواهد آمد که بعدها موجبات اضمحلال حکومتش را فراهم خواهد ساخت و به این مناسبت دستور داد تمام اطفال نوزاد را بکشند همین دستور باعث فرار یوسف و مریم و فرزند نوزاد آنان از بیت‌الحم به مصر شد . م .

کاملاً مذهبی را به سر می‌آورند و متحمل صدمات جسمانی عجیبی می‌شوند و این عده دائماً برهنه هستند و به این مطلب نیز اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌دهند، زیرا به قرار تصاویر موجود خدایان همیشه برهنه بوده‌اند و به نظر من اینها همان جوکیها هستند. افراد هر طبقه به شرطی که واجد شرایط خاصی باشند در سلك جوکیها پذیرفته می‌شوند، درحالی‌که برهنه‌ها چنین نیستند و اگر کسی از نژاد آنان نباشد به جمع آنها راهی ندارد زیرا در حقیقت برهنه‌ها به تیره و نژاد اطلاق می‌شود نه به شغل و حرفه. هیچیک از هندیها حیوانات را نمی‌کشند، ولی خیلی از آنها بغیر از گاو از گوشت حیوانی که قبلاً توسط يك نفر دیگر ذبح شده باشد می‌خورند، در شکار نیز کشتن بعضی حیوانات به شرط اینکه فقط قصد خوردن آنها از طرف شکارکننده در میان باشد آزاد است.

پرسیدم چطور ممکن است موش را نکشید و دانا جوابداد در خانه‌ها گربه نگه می‌دارند و واضح است که به این ترتیب موشها فرار می‌کنند و اگر به فرض گربه‌ای موش بگیرد گناهی متوجه صاحبخانه نشده‌است منتهی اگر تله‌ای بگذارند و موش به دام بیفتند باید او را آزاد کنند. اتفاقاً او همین امروز به یکی از عیسویان دارویی داده است که گویا سم آرسنیک باشد و قصد دارند به کمک آن موشها را مسموم کنند و اکنون می‌خواهم او را در معرض ندای وجدان قرار دهم، زیرا به موجب مذهب آنان حتی فراهم آوردن موجبات نابودی حیوان به دست شخص دیگر نیز مجاز نیست.

كك و شپش که در اصفهان از وجود آنها خبری نیست اگر در بدن هندویی پیدا شود با دو انگشت در نهایت دقت آنرا می‌گیرد و خیلی آرام به زمین رها می‌کند تا در حین سقوط گردن ظریفش نشکند. دانا به قیمت تمام طلاهای جهان حاضر نیست حشره‌ای از این قبیل را بکشد و در واقع ما در خانه خود خیلی به این اعتقادات می‌خندیم.

اکنون به شرح شتر قربانی که در این روزهای اخیر ناظر آن بودم می‌پردازم:

نهم دسامبر امسال مصادف با عید قربان بود که عید پاک مسلمانان است و این روز را به مناسبت قربانی که به دست ابراهیم انجام گرفت همه ساله جشن می‌گیرند. مسلمانان در این روز (که همیشه دهمین روز ماه دوازدهم یعنی ذی‌الحجه است) طبق اعتقادات خودشان باید قربانی کنند و در هر خانه‌ای يك یا چندین گوسفند ذبح می‌کنند و قسمتی از گوشت آنرا می‌خورند و قسمت دیگر را در راه خدا به مستمندان می‌دهند. قربانی کردن تشریفات خاصی ندارد و فقط منحصر به ذبح حیوان می‌شود و ممکن است آشپز یا کس دیگری این کار را بکند یعنی همانطور که همیشه نیز عمل می‌کنند گردن حیوان را ببرد و بگذارد تا خون او جاری شود؛ ولی در ایران رسمی جاریست که در سایر کشورهای مسلمان حتی ترکیه و عربستان نیز وجود ندارد و آن عبارت از این است که در تمام شهرهای اصلی و اگر شاه در اردوگاه باشد حتی در آنجا، با تشریفات و مراسم خاصی به قربانی کردن شتر می‌پردازند، زیرا می‌گویند ابراهیم به جای پسر خود اسماعیل (در صورتی که کتاب مقدس ما در این مورد اسم اسحاق را ذکر می‌کند) يك شتر را قربانی کرد (در حالی که کتاب مقدس ما می‌گوید این حیوان يك بره بود). ترک‌ها در این مورد با ایرانیها هم عقیده نیستند و این نظر ایرانیان را استهزاء می‌کنند منتهی نمی‌دانم آیا در مورد اسماعیل و اسحاق نیز میان این دو ملت اختلافی هست یا نه و گمان می‌کنم در این مورد عقیده آنها یکسان باشد.

قربانی بدین ترتیب انجام می‌شود که سه روز قبل از عید يك شتر ماده را در حالی که به گل بنفشه و گلهای دیگر و حتی سبزی و برگ و شاخه‌های کاج زینت داده‌اند در شهر می‌گردانند و برای او نقاره و طبل و شیپور می‌زنند و يك نفر ملا یعنی روحانی مسلمان‌ها نیز گاهگاه اشعاری می‌خواند و سخنان

دینی بر زبان جاری می‌سازد. هر جا این شتر می‌گذرد مردم دور او جمع می‌شوند و دسته‌ای از پشم او را به عنوان تبرک و تیمن می‌کنند و حفظ می‌کنند. ازدحام جمعیت برای کندن پشم حیوان آنقدر زیاد است که عده‌ای چوب به دست اطراف آن هستند تا مانع از افراط در این کار شوند، زیرا در غیر این صورت حیوان بیچاره قبل از موعد قربانی در زیر شکنجه ناشی از این عمل از بین می‌رود. همانطور که گفتیم این جریان سه روز بطول می‌انجامد و سپس در روز عید صبح خیلی زود یعنی قبل از سرزدن آفتاب بعد از نماز صبحگاهی تمام سران و بزرگان (حتی خود شاه هر جا که هست) با جمع کثیری از مردم از هر طبقه و دسته، جمعی سوار و جمعی پیاده، در محلی خارج از شهر (مثلاً در اصفهان در محلی که افلا دو میل با دیوار شهر فاصله دارد) با سلام و صلوات و سرو صدا جمع می‌شوند.

در آنجا حلقه بزرگی مرکب از تماشاچیان تشکیل می‌شود که افراد سرشناس سوار بر اسب در صف اول آن قرار دارند و به همین ترتیب پیاده و سواره طبقات مختلف در پشت آنان قرار گرفته‌اند و در این روز همه سعی می‌کنند بهترین لباسهای خود را به تن کنند. جماعت بی‌صبرانه در انتظار باقی می‌ماند تا اینکه حیوان با همان تشریفات از راه برسد و قبلاً نیز حیوان را در طویل‌ترین خیابان‌های شهر گردانیده‌اند چون در مشرق زمین پنجره رو به خیابان وجود ندارد مردم از بالای درب خانه‌ها و دکانها و دیوار باغها منظره گذشتن او را تماشا کرده‌اند.

در جلو يك نفر نیزه‌ای را حمل می‌کند که دارای نوک تیز و درخشانی است و بعداً برای کشتن حیوان مورد استفاده قرار خواهد گرفت. وقتی دسته به محل مورد نظر رسید به محوطه‌ای که به همین منظور در وسط جمعیت خالی مانده است هدایت می‌شود و از محله‌های مختلف نیز عده‌ای با اسب و عده‌ای پیاده و همه چماق به دست در آنجا حضور دارند که پس از انجام قربانی

بلافاصله با قلدری قطعه بزرگی از لاشه را طبق آداب و رسوم به محله خود ببرند. درموقع عبور حیوان از وسط جمعیت مردم بیش‌از پیش پشم او را می‌کنند و بعد هرکسی درجایی قرار می‌گیرد و منتظر عاقبت کار می‌شود.

البته من نتوانستم به خوبی این جریان را بینم ولی قبلاً شنیده بودم با عنوان‌ترین فرد حاضر باید حیوان را بکشد و دیدم که حیدر سلطان یعنی نگهبان حرمسرای شاه که با لباس فاخر بر روی اسب تزیین شده‌ای قرار گرفته بود نیزه را طوری به‌دست گرفت که نوک تیزش رو به عقب بود و به ترتیبی ایستاد که حیوان در سمت راست او واقع شد و سپس چنان گلوی حیوان را سوراخ کرد که نیزه تا قلبش فرورفت. بلافاصله حاضرین سیل‌آسا به سمت لاشه هجوم بردند و هرکس با تبر و ساطور و شمشیر و کارد و هرچه که در دست داشت مشغول بریدن تکه‌ای از گوشت شد.

بین نماینده‌های محلات نیز مسابقه به چنگ آوردن گوشت حیوان آغاز شد و هر محله‌ای موفق می‌شد قطعه بزرگتری به دست آورد افتخار بیشتری کسب می‌کرد. هرکدام از آنها برای خود رئیسی داشتند و بعد از کندن تکه‌ای از گوشت آنرا نزد او می‌بردند تا همه قطعات در یک جا جمع‌آوری شود و صحنه ناگهان به اندازه‌ای آشفته شد که بیم آن می‌رفت همه ما با وجودی که سوار بر اسب بودیم به زمین بیفتیم.

تکه‌های بزرگ گوشت را یا به روی زمین می‌کشیدند و یا به روی اسب می‌گذاشتند و یکی از اسبها که از اینهمه سروصدا هراسان شده بود و نمی‌خواست گوشتی را که به روی او گذاشته بودند حمل کند مرتباً لگد پرانی می‌کرد و بالاخره با وجودی که صد نفر بدور او جمع شده بودند آنرا به زمین افکند و باعث خشم ملاحظه شد، زیرا قربانی نباید به روی زمین بیفتد و شاید آنرا اتفاق شومی می‌شمارند. به هر حال اسب دیگر نگذاشت لاشه را بردوش بگذارند و ما همه از این صحنه مضحک بسیار خندیدیم.



منظره شتر قربانی

از ترجمه هلندی سفرنامه چاپ آمستردام سال ۱۶۶۶ میلادی

قسمتی از این گوشت را همان روز برای تبرک می‌خورند و قسمتی دیگر را نمک می‌زنند و در تمام مدت سال برای دفع بیماری یا شفای مریض از آن استفاده می‌کنند. سر شتر به خانه شاه فرستاده شد و تصور می‌کنم همه ساله به همین ترتیب رفتار می‌شود.

گوشت حیوان بین شهر و محله‌های اطراف تقسیم شد و قسمتی از آن نیز نصیب دهات اطراف اصفهان که تعداد آنان در شعاع ۱۲ میلی شهر بیش از هزار واحد است شد، بقیه گوشت قربانی چنان به سرعت از طرف مردمی که حاضر بودند بیغما رفت که در مدتی کمتر از پنج دقیقه بجز مشتی خون و امعاء و احشاء از حیوان چیز دیگری باقی نماند. مراسم عید قربان همه ساله چنین است و من نخواستم فرصت دیدن آنرا از دست بدهم.

امسال چون شاه در اصفهان نبود عده زیادی از رجال در مراسم شرکت نکرده بودند و فقط وزیر اصفهان که مقدم بر وزیر دیگر است و همچنین حیدرسلطان و ملک بیگ ملک التجار در آن حضور داشتند. ملک در زبان عربی به معنای پادشاه است، ولی در اینجا خیلی‌ها این عنوان و عناوین مشابهی را از قبیل خان و سلطان که یکی به زبان ترکی و دیگری به زبان عربی معنی پادشاه می‌دهد دارند زیرا تمام اینها لغات خارجی هستند که به زبان فارسی وارد شده و معانی اصلی خود را از دست داده‌اند مضافاً به اینکه شاه ایران نیز بدش نمی‌آید اتباع آنها دارای القابی باشند که در زبان خارجی معنی پادشاه را بدهد تا نشان دهد او بر همه فرمانروایی دارد، ولی در نظر ایرانیان البته لغت شاه معنی دیگری دارد و حکمروای واقعی کشور را می‌رساند.

قرار بود در این مراسم لله بیگ خزانه دار کل نیز حضور داشته باشد، ولی چون قبلاً از طرف شاه احضار شده بود اکنون به اردوگاه رفته است.

۱- نویسنده در اینجا ساعت را بطور دیگری تقسیم‌بندی می‌کند و می‌نویسد نیم ششم يك ساعت که در حقیقت همان پنج دقیقه است. م.

وی از من دعوت کرده بود به اتفاق یکدیگر بنزد شاه رویم ، ولی چون نمی‌خواستیم خود را مقید سازم و از طرفی هنوز باروبنهٔ مسافرت آنطور که باید حاضر نشده بود از رفتن با او صرف نظر کردم منتهی از او خواستم يك نفر بلد برای مسافرت آینده همراه من کند و وزیر نیز فرمانی خطاب به همهٔ حکام و رؤسای شهرها و سرزمین‌هایی که مسیر من بود نوشت تا همه جا احترامات لازم را بجا آورند و رویهمرفته تصور می‌کنم مسافرت خوشی خواهم داشت ، فقط چیزی که در این سرزمین کم دارم وجود يك نفر هموطن است که بتواند در شادی و غم من شريك باشد .

باید به اطلاعاتان برسانم که نه تنها هیچ ایتالیایی ، بلکه حتی هیچ اروپایی در این دیار با من نیست . قبلا يك نفر از اهالی و نیز را در حلب استخدام کرده بودم و نقاش فلاناند نیز با من بود ، ولی از بس هردو مرا آزار دادند خود را از شر آنان خلاص کردم و از این جهت باید شکر خدا را به جای آورم . باخود شرط کرده‌ام در صورتی که از اهالی رم یا ناپل يك نفر آشنا پیدا نشود بطور کلی از خدمت فرنگی‌ها صرف نظر کنم ، زیرا هرچه ناراحتی تا به حال کشیده‌ام فقط برای خاطر دو نفر مذکور بوده‌است .

فعلا همراهان من همه آسیایی هستند و از این جهت نیز بسیار راضی هستم ، زیرا گرچه خشن‌تر و بی‌اطلاع‌تر هستند ، ولی اقلا خیالم را ناراحت نمی‌کنند و این خود بسیار مهم است . فعلا يك نفر پیرمرد از سرزمین بانو معانی همراه من است که وظیفهٔ ایشیک آقاسی حرم را انجام می‌دهد . چنین مستخدمی در تمام خانه‌ها محترم است ، زیرا او کسی است که وظیفهٔ رسیدگی به احتیاجات داخلی حرم را برعهده دارد و در حقیقت واسطهٔ بین زنان حرم و دنیای خارج است و به همین مناسبت به مستخدمین دیگر نیز امر ونهی می‌کند

۱- در اینجا پیترو دلواله لغت نامفهومی را بکار برده که در اثر شباهت و بمناسبت توضیحات بعدی او میتوان درک کرد منظور همان ایشیک آقاسی حرم است . م .

و به آنان ارشدیت دارد. وی حق ورود به اطاق زنان را داراست و ورود مهمانان را اعلام می‌کند و رویهمرفته خدماتی را انجام می‌دهد که دیگران چون حق ورود به حرم را ندارند نمی‌توانند از عهده آن برآیند و به این مناسبت چنین کسی را معمولاً از بین معمرین و ریش سفیدان یا خواجگان انتخاب می‌کنند. من نیز این مرد را که از خانواده نسبتاً خوبی است و سابقاً وضع مرفهی داشته، ولی بعداً در اثر حوادث روزگار و گرفتاریهای زندگی محتاج شده است در همینجا پیدا کردم یعنی خود وی به ما مراجعه کرد و من تشخیص دادم که برای اینکار خیلی مناسب است. يك نفر ارمنی مسیحی قابل اطمینان نیز به عنوان قاصد در استخدام من است و بعلاوه سه مستخدم کلدانی دارم که یکی آشپز و دیگری که برادر او است مهتر است و نفر سوم که هنوز مشغول کار نشده بعداً وظیفه ناظر خرج را برعهده خواهد داشت. مهتر کسی است که اسبها را تیمار می‌کند و موقعی که ارباب سوار بر اسب می‌شود دهنه حیوان را می‌گیرد و برای اینکه راه را باز کند فریاد می‌زند پشت، پشت، یعنی روی خود را برگردانید (همان عملی که در ناپل نیز مرسوم است، منتهی در آنجا مهتر فریاد می‌زند آقایان توجه کنید).

موقعی که باید نزد شاه بروم يك نفر شاطر نیز استخدام خواهم کرد. شاطر کسی است که وظیفه نامه‌رسانی را برعهده دارد و بعلاوه جلوی اسب حرکت می‌کند و کلاه پرداری بر سر و زنگوله‌هایی بر کمر دارد که در موقع حرکت صدا می‌کنند و مردم با شنیدن آن کنار می‌روند. پاهای این افراد کاملاً برهنه و لباس آنان فقیرانه است و چنان با سرعت می‌دوند و بقدری در روز راه می‌روند که اگر بخوایم آنرا شرح دهم تصور خواهید کرد افسانه - پردازی می‌کنم. فقط شتریان من مسلمان است، زیرا مسیحیان اینکار را نمی‌کنند و بقیه مستخدمین جزء خود را نیز از بین مسیحیان بتدریج انتخاب خواهم کرد تا کارهای مربوط به بار کردن شتر و زدن و جمع کردن چادرها و

اداره کردن اسبها و غیره را انجام دهند .

طبق احتیاجات و آداب و رسوم فعلا ده دوازده زن درخانه من هستند ، ولی موقعی که به مسافرت بروم سه الی چهار نفر آنها را بیشتر همراه نخواهم برد ، زیرا نمی توان تعداد به این زیادی را به اردوگاه برد و حتی شاه نیز در اینگونه مواقع به همراه بردن عده کمی زن قناعت می کند و موقعی که برای لشکرکشی عجله دارد یا باید راه معینی را طی کند زنان را از راه دیگری می فرستد تا مانع حرکت لشکریان نشوند و محل اقامت آنان را نیز در محلی نزدیک اردوگاه تعیین می کند تا حفاظت حرمسرا زیاد موجب بروز اشکالات نشود .

شاه فعلا در نقطه ای مشغول استراحت و تهیه ساز و برگ است تا زمستان بگذرد و گرچه این محل مشخص نیست ، ولی به نظر می رسد شهری به نام فرح آباد در کنار بحر خزر در ایالت مازندران باشد که به تازگی بنا شده است . نام شهر مرکب از دو کلمه فرح و آباد است که اولی عربی و دومی فارسی است و فرح معنی خوشحالی و انبساط خاطر را می دهد . شاه تمام کوشش خود را برای توسعه و زیبایابی این شهر به کار می برد بطوری که فرح آباد اکنون اولین شهر این ایالت شده است . به این ترتیب ما به کنار دریای خزر خواهیم رفت و من که از غزه واقع در فلسطین تا به حال یعنی از دو سال به این طرف آب دریا را رؤیت نکرده ام از تصور مشاهده امواج خروشان و پر شور دریا شعف زاید الوصفی حس می کنم و اگر یک قایق کوچک پیدا کنم دو مرتبه به یاد دوران گذشته به ماهیگیری در دریا خواهم پرداخت .

باید به اطلاع شما برسانم که مبارک یعنی همان حاکم عرب که قبلا درباره او مطالبی نوشتم^۲ و در سرزمینی بین بابل و سرحدات ایران یعنی در

۱- نویسنده به یاد خاطرات گذشته در همین زمینه مطالبی بیان می کند و از دوستان شخصی خود نام می برد که ترجمه آن ضرور به نظر نرسید .
 ۲- منظور سید مبارک رئیس قبیله مشعع است که والی سرزمین مجاور رود کرخه بود و در شهر هویزه واقع در ده فرسخی شمال غربی اهواز حکومت می کرده است . درباره وضع حکومت او به تاریخ پانصد ساله خوزستان تألیف سید احمد کسروی مراجعه شود . م .

→
 دست
 ۱۸
 ۱۹۷
 آ

بالای خلیج فارس حکومت می‌کرد چندی پیش مرد . پسر او سید ناصر که در ایران بزرگ شده و با یکی از خواهران شاه ازدواج کرده بود بلافاصله با عجله خود را به این قلمرو که از مدتها پیش تحت حمایت شاه است رسانید ، اما عربها که خواهان آزادی این منطقه بودند نه تنها از او استقبال نکردند ، بلکه برایش هزاران مشکل فراهم آوردند و بالاخره اخیراً شنیدم سید ناصر بیچاره را به قتل رسانیده‌اند ، منتهی نمی‌دانم او رامسموم کرده‌اند یا با شمشیر از پا در آورده‌اند ، بعلاوه شهر هویزه مرکز حکومت او که بغیر از قلعه آن بقیه خانه‌هایش از نی ساخته شده غارت شده است . این قلعه بسیار مستحکم است و چون کنار مردابی واقع شده در مواقع جنگ و نزاع زمین اطرافش را در آب غرق می‌کنند و به این ترتیب دسترسی به آن برای مهاجم بسیار صعب و دشوار می‌شود .

یاغی‌ها به مرزهای ایران نیز تخطی کرده و دستبردهایی به دهکده‌های حوالی این سرزمین زده‌اند ، ولی قلعه مزبور هنوز در تصرف چندتن از یاران مبارک باقی مانده است که آن را برای شاه ایران نگهداری می‌کنند و شاه نیز نمی‌خواهد این فرصت را از دست بدهد ، چون در صورتی که آنجا را اشغال کند در حقیقت گلوی بابل را در دست دارد و به همین منظور با عجله تمام خان شیراز را که نایب السلطنه فارس^۱ یعنی ایالتی است که بگفته پرتغالی‌ها از تمام کشور پرتغال بزرگتر است از اردوگاه به شیراز روانه کرد تا از نزدیک ناظر عملیات عربها باشد و حتی در صورت امکان هویزه را اشغال کند .

امام‌قلی خان از اصفهان نیز عبور کرد منتهی چون خیلی عجله داشت فقط يك شب در اینجا ماند و در خارج شهر چادر زد و صبح خیلی زود روز

۱- منظور نویسنده امام‌قلی خان پسر الله‌وردیخان است که مانند پدرش امیرالامرای فارس بود. نویسنده در اینجا لغت نایب‌السلطنه «Vicerè» را استعمال می‌کند که صحیح نیست و همانطور که گفته شد امام‌قلی خان امیرالامرا یا والی ایالت فارس بوده است .

بعد با عجله روانه شیراز شد بطوری که هیچکس فرصت دیدار او را پیدا نکرد و کسانی که می‌خواستند او را ملاقات کنند مجبور شدند با سرعت هرچه تسامتر به دنبالش روان شوند. امسال که به قول علمای ایران جهان بر روی اسب می‌گردد تابستان پرغوغایی خواهیم داشت، زیرا از هر طرف آوای جنگ بگوش می‌رسد. علمای ایران گردش چرخ و فلک را بدوازده سال تقسیم کرده‌اند و معتقدند هر سال جهان بر روی یک حیوان می‌چرخد و وقایع زمین در طی آن سال منطبق با خصوصیات همان حیوان خواهد بود. در این باره باید مفصلتر صحبت کنم، ولی اکنون وقت آنرا ندارم! ...

در بالا اشاره کردم که نمایندهٔ مقیم انگلیسی و فرستاده پادشاه اسپانی هر دو نزد شاه رفته‌اند تا علیه یکدیگر اقداماتی بکنند؛ ولی توضیح دیگری ندادم و می‌دانم مایل هستید از مطالب آنان مطلع شوید.

امسال برای اولین بار در خلیج فارس نزدیک هرمز یک کشتی انگلیسی به کرانه‌های ایران آمد و مقداری امتعه و همچنین عده‌ای بازرگان منجمله ادوارد کاناک که عنوان نساینده را دارد (و ایرانیها به او سفیر می‌گویند) پیاده کرد^۲. وی در اواخر ماه مارس به اصفهان آمد منتهی چون شاه در آنجا نبود موقتاً از او به عنوان میهمان اعلیحضرت پذیرایی شایانی کردند و پس از اینکه باندازه کافی باستراحت پرداخت عازم دیدار شاه که امسال تابستان را در حوالی مرزها به سر می‌برد شد. او به نام پادشاه انگلستان و کمپانی خود که تجارت با هند را به عهده دارد می‌خواهد پیشنهاد کند همه ساله

۱- در اینجا نویسنده به ارسال دعا و ثنا برای دوستان می‌پردازد و سپس تاریخ می‌گذارد؛ اصفهان ۱۸ دسامبر ۱۶۱۷. بعداً اضافه می‌کند که خیرمرگ بانو جولیا را که یکی از نزدیکان دوست دانشمندش بوده است شنیده و چون نمی‌خواهد نامهٔ خود را با این خبر تأسف آور ختم کند سعی می‌کند مطالب مختلف دیگری بنویسد و به این منظور نامهٔ خود را ادامه میدهد و مطالبی می‌نویسد که به ترجمهٔ آنها مبادرت شده است. ۲- نویسنده در اینجا طبق معمول این اسم را بطوری که شنیده است می‌نویسد یعنی Odoardo Gonac ولی واضح است که این اسم غلط نوشته شده و منظور او Edward Connock نمایندهٔ کمپانی انگلیسی هند شرقی در اصفهان است. م.

کشتی‌های انگلیسی با بار امتعه به بنادر خلیج فارس آمده و بعداً ابریشم ایران را از راه اقیانوس به انگلستان حمل کنند و شاه نیز بی‌نهایت مشتاق این امر است تا به این ترتیب ابریشم از راه ترکیه حمل نشود زیرا در حال حاضر ابریشم ایران از طریق این کشور تا حلب و سایر بنادر مختلف حمل می‌گردد و از این جهت ترک‌ها که دشمن او هستند سود فراوانی می‌برند .

نمایندهٔ اسپانی نیز در همین زمان به نزد شاه رفت تا از او درخواست کند اجازه داده نشود انگلیسی‌ها به خاک ایران وارد شوند ، زیرا می‌ترسد اگر پای آنان به ایران بازو باب تجارت دو مملکت مفتوح شود با دشمنی دیرینه‌ای که میان انگلیسی‌ها و پرتغالیها برقرار است بزودی در هرمز یا اطراف آن ضربه شدیدی به منافع دولت پرتغال وارد شود و به این ترتیب می‌خواهد به شاه یادآوری کند به احترام دوستی خود با شاه اسپانی اجازه ندهد دشمنان او یعنی انگلیسی‌ها به خاک ایران راه یابند . هنوز نمی‌دانم نتیجه مذاکرات آنان چه بوده است ، ولی مطمئن هستم انگلیسی‌ها در این مبارزه فاتح خواهند شد ، زیرا علاوه بر اینکه شاه بسیار مشتاق است در مورد ابریشم خود را از چنگ ترک‌ها برهاند می‌خواهد تا حد امکان با تعداد بیشتری از دول غرب رابطه برقرار سازد و با آنها به تجارت پردازد و به سکونت در خاک ایران تشویقشان کند . از طرف دیگر در عین حال که شاه با پرتغالی‌ها دوست است نمی‌خواهد اینقدر به مرزهایش نزدیک باشند و اگر فرصتی به دست‌آورد نه تنها میل دارد انگلیسی‌ها ، بلکه سایر ممالک اروپایی نیز که دارای نیروی دریایی نیرومند هستند به قلمرو او رفت و آمد کنند تا به کمک آنان بتواند با پرتغالیها به مقابله پردازد .

وقتی نمایندهٔ انگلیس به اصفهان آمد ما کاتولیک‌ها بین خود به مشورت پرداختیم که آیا باید بدیدن او برویم و با او دوستی برقرار کنیم یا نه بعضی عقیده‌مند بودند که نباید اینکار را کرد ، زیرا او خارج از دین

کاتولیک و حداقل نماینده پادشاهی است که ملت او کاتولیک نیستند مضافاً به اینکه می‌دانیم قصد او وارد آوردن ضربه به پرتغالیهای کاتولیک است که چون همدین کرمی‌های برهنه پا و فرستادگان پاپ و من هستند البته باید از آنان حمایت کنیم .

بعضی دیگر که صحیح‌تر فکر می‌کردند عقیده داشتند حتی اگر پرتغالیها به دلایلی که خود می‌دانند نمی‌خواهند به دیدن این انگلیسی بروند بر ما ایتالیائیها لازم است این ملاقات را انجام دهیم و با او به کمال مهربانی و محبت رفتار کنیم و پدر روحانی نیز که نماینده پادشاه اسپانی بود بالاخره با این نظر موافقت کرد .

این امر خیلی منطقی بود و هیچ شایسته نیست اختلافات داخلی ما عیسویان نزد حکمرانی که خارج از مذهب ما است ابراز شود ، زیرا در این صورت لطمه عظیمی به حیثیت ما وارد می‌آید و البته مناسبتر بود به شاه ایران نشان دهیم که اگر به فرض در مورد دین برحق عیسی اختلافاتی در بین ما وجود دارد در سایر مسائل متحد و متفق القول هستیم ، بخصوص من مشاهداتم را در ترکیه شرح داده و گفتم در دربار قسطنطنیه تمام ملل اروپا اعم از کاتولیک و غیر کاتولیک چنین وانمود می‌کنند که در بین خود هیچ‌گونه اختلافی ندارند و موقعی که برای یکی از کشیشان ژزوئیت اتفاقی افتاد سفرای مسالک غیر کاتولیکی از قبیل انگلستان و هلند که دشمن سرسخت ژزوئیتها هستند از اولین کسانی بودند که به نفع آنان مداخله کردند و تمام مساعی خود را در راه تأمین منافع او به کار بردند .

بعلاوه کشیش‌های کرمی برهنه پا از طرف پاپ به ایران اعزام نشده بودند تا در امور غیر مذهبی مداخله کنند و وظیفه اصلی آنان هدایت باطنی مسلمانان به راه راست بود و طبیعتاً مطابق دستور کتاب مقدس بایستی مثل يك شبان واقعی به دنبال رمه گم شده می‌رفتند . اگر این نماینده مانند بسیاری

دیگر از انگلیسی‌ها مخفیانه به دین کاتولیک درآمده بود، دلیلی نداشت که از دیدن او پرهیز کنیم و اگر خارج از دین بود یعنی در حقیقت یکی از همان رمه‌های گمشده محسوب می‌شد، با توصیه‌هایی که در دین ما به هدایت آنان شده است اگر از دیدنش امتناع می‌کردیم فرصت ارشاد او و افراد متعدد خانواده‌اش را از دست می‌دادیم، در حالی که اگر به ملاقاتش می‌رفتیم و با رأفت و مهربانی با او وارد مذاکره می‌شدیم و ضمن صحبت به مسائل معنوی و دینی نیز اشاره کرده و باب مکالمه را در آن باره می‌گشودیم چه بسا نتیجه مطلوب به دست می‌آوردیم. از این طرز عمل نمونه‌های مثبتی نیز می‌توانم ارائه دهم چنانچه دون روبرتوشرلی وقتی در جوانی به اتفاق برادر بزرگ خود به ایران آمد خارج از دین بود، ولی بعد از اینکه مدت زیادی در ایران ماند و محضر کشیشان آگوستین را درک کرد به دین کاتولیک درآمد. امسال یک شوالیه آلمانی از اهالی سیلزی به نام آلبرتو دی شیلینگ^۱ که چندی قبل از من به اصفهان آمده است در اثر معاشرت با پدر پااولوماریا چیتادینی کشیش دومینکن^۲ که به قصد سرکشی به صومعه‌های ارمنستان به این نواحی آمده است به آئین کاتولیک گروید. این کشیش مرد بسیار تحصیل کرده و فهمیده و مهربانی است و مرا در مذاکرات خود با شوالیه آلمانی شرکت داد و ملاحظه کردم در تمام مدت مذاکرات سعی می‌کرد با عطف و مهربانی شوالیه را که علاقمند به درک حقیقت شده بود مجذوب سازد و مانند معلمی کتابهای مذهبی را به اتفاق او قرائت می‌کرد و به بحث درباره مسائل مورد اختلاف می‌پرداخت به نحوی که دوست آلمانی من به مناسبت باطن خوبی که داشت و همچنین به علت استحکام دلایل کشیش بعد از مدتی یکی از کاتولیکهای متعصب شد. تمام این امکانات در مورد نماینده انگلیسی و افراد خانواده او

۱-Alberto di Schilling. پیترو دل‌واله نام این شخص را نیز صحیح ذکر نکرده است و نام حقیقی او آلبرشت فن شیلینگ Albrecht von Schilling است که نامه‌های لاتینی را برای شاه عباس ترجمه می‌کرده است. م. ۲ - Paolo Maria Cittadini